
انشای بہار نگار
مصنفہ
منشی سید نظام الدین علیخان
رئیس قصبہ موہان ضلع اوناؤ ملک اودھ
شایع کنندہ
سید محمد رفیع رضوی عالی موہانی
بمقام مرادآباد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد طراوت بخش گلهای چمن بهاری که برنگ چهرهٔ مهرویان است کاکل لاله و سنبل
را جهت مشاهدهٔ سنبل چشمان روزگار بصد آب و تاب نزاکت بخشید. و سپاس چهره
پرداز مرقع آفرینی که مانی چون صورت بحیرت بآیینه تماشاکاری نگارستان صفحهٔ
روزگارش با هزاران حیرت عرق عرق انفعال گردید تخیل‌بندی که اگر گلستان
امکان را بسیر و تماشا در سولان راست گشاده آرایش میداد. مسیح نظارگی چون
عندلیب گور تغیین گل نمیرسید صورت طرازی که نور رنگ مریخ و سفید مهر و ماه اگر چهرهٔ
شاهد ایام را چون سیمای روشندلان درخشنده میساخت. زمانه برنگ تنشان
روز عاشقان از نقش شام زلف خوبان تیره میگردید. و نعت گل باغ نبوت
که اگر ذات تقدس آیا گلش رنگ بخش شگوفه زار امکان نمیشد برگ برگ صوری و
ممتن تعلق آسا پامال رنج سوختن میگشت و وصف تمثال مرقع رسالتی که اگر
تصویرش واسطه از رنگ آفرینش نمی بود هیولای کون و مکان برنگ عدم
نقش صورت نمی بست. چه گوید کس ز اوصاف محمد ﷺ احد از میم خود را ساخت احمد
صلوة الله علیه و آله و سلم اما بعد این تخلیل ریاحین انشاء نقش طراز املا و باغ
گلشن آرای خیال رنگ سیرا کسے که پیرای شقایق و دوستان رشحات و مرقع بیندان
تشبیهات انشراحی باشد پیشدین واسطه داشت — و نیا سلسله [illegible] تشکر [illegible]

عنوان انشاگری رنگ و بوی ندارد و تقاضا گلدسته بندی و چهره پردازی میکرد
دو دم سلیقه چمن آرای نقش پیرای که بچشم رضوان مزاجان ایام و بهزاد منشان
زمانه جلوه استحسان نماید با خود می یافت اما آوانے که برفاقت نخل سرسبد
باغ سیادت از دو جهان نزهت تاب و نقش بهترین جانم نجابت نواب رنگ
بخش نقوش **سید معتمد الملک معظم خانخانان میر جمله بهادر مظفر جنگ**
سمت چمنستان شهر سرهند صحنستان نجابتها اتفاق سیاحت افتاد از وفور
اشتیاق دسته دسته مراسلات و شقه شقه صفا و تمنات خدمت نکهت گلزار محبت
و رنگ تمثال شفقت مهربان صاحب برادر میر محمد علی و دیگر اعزا علی قدرهم
می نگاشتم اگر بر نظارگیان رنگین بوستان انشا پرداز میدان سیاه قلم املا مشاهده
میکردند بحرف تحسین آشنا کرده بحقر درگاه الهی تخفیف ترتیب میکردند مکرر دانائی
حسب خود بودم در آغاز و انجام آن تامل میکردم اما چون یاران مبالغه بجا بر رقعت
و چیز خیر ازین اشتدعا ظاهر گشت در شروع سنه یکهزار و یکصد و سی هجری کلمه چند
برای حمایل یاران انشا دوست در رشته سطور و نقشی چند برای تماشاگه مهربانان
تصویر پرست بر صفحه کشیدم و بهارنگارستان کردم و از عندلیب طبعان گلستان سخن
وارژنگ سازان انشا فن آنکه اگر حرفی بیشتر خاطر نازک پسند گردد بخیر یاد
نمایند و اگر نقصی بفهم عالی جا گیرد اصلاح فرمایند و اگر دماغ نداشته باشند
بعفو واگذارند۔

بخدمت علی سیاف صاحب صحت و جمعیت بصاحب آیه رحمت سراپا شفقت
که همیشه مسالت است ارزانی باد پیشتر مکرر با شریف و جان عزیز میان کریم الله
از نواد روداد روزگار و تازه انقلاب و بوقلمونی زمانه و نیرنگی احوال که بیر فلک
ازین بیشتر و ... بعد بر مشاهده نوشته ارسال داشته تا حال که تاریخ ۱۵ شهر ذوالحجه
سنه ... سلطانی بهشت مطالعه صاحبی کامگار رسیده بعلم صحت قهر موجب
سرور بوده باشد الحمد لله که دریولا اکثر غایبانه بل ظن غالب از جار و تواتر است
هر خطی که بعلم آمده است بلغ المبلغ رسانید حرفی از محبت نامه ها ضایع و رائیگان
نرفته و دسته اهم تیرمل اجوبه باعتماد خود که از دوریها متوجه این کار است

غفلت نورزیده حیف که بران افزوده چرا نباشد بخارج یاد اخلی نگاهے برابر
نشده است وسرور بکه از خیر نوالی عافیت ذات با برکات والده ماجده نعمت
حیات قطب الدین وغیره سلمهم الله تعالے عاید حال بنده است اگر هایر اوای
سپاس او عز اسمه سراپا زبان شوم چه امکان که حرفی ادا کرده باشم و اینهمه توجه شریف
حاصل است الهی عمر مزید باد میان کریم الله سلمه الله تعالے رشته عمر شما
چون تمنای ما دراز باد تا امروز که تاریخ ششم شهر صفر با آنکه دوازدهم رجب روانه
وطن رشک گلشن شده بعشره آخر ماه مسطور بخیر و خوبی رسیده واسطه اوقات مسرت
وصوف بهجت شا قان بوده باشند شقه متضمن رسید که کار فرمای تغافل شده ند
رسید مزاج متوحش تجویز تحریر آن دو کلمه که با عانت عقل مرقوم شد نکرده باند از غفلت
شما که بے عارضه تنگ ساود در آماده کردن ماده بید ماغی تو و سلامت جائے رفت
نداد و سطاره پیش آمدن عارضه محبوب دور از مکروه حسب مشیت پیش کردم را که
مانند الفت شما ام به هرچه توانستم تسلی دل محزون کردم پیش ازین او نسبیانه شما را
از فراموشی من که حقوق منت بر ذمه شما دارم دور دارد و شقه متضمن مطالب متعلق
و از کوائف اطلاع نه استن دستگاه کردن با اینهمه دماغ بید ماغی کرد زیاده
محبت نصیب باد والسلام — برادر گرامیقدر غلام صادق الهی دل و
جان مرا عافیت نصیب باد کیمدروانه شدن سراپا ارتباط میان کریم الله دو شقه
عنایت شما رسیدند بنده هم با هر که راهی آن طرف باشد داند که هم الحمد ورسانه
نامه باعتقاد جاگرد شقه نوشت و فرستاد خود را مقصر نداشت زمانیکه خبر کسل
دور از عناصر شما بگوش میرسد مزاج دوچار کدورت میشود اینهم از شورش ایام
است آنی که پس از دیر غنچه امید گل کند یعنی زبان نسیم خبر صحت
و سلامت باشد شقه متضمن آزار شما و بالاکن آزار را برحرکت بعد از رفتن اینجا
و رسیدن میان کریم الله خدمت شما خاطر بهراسود تردد و مصائب اضطراب آ
رفعه مسرت مشحون نرسید تو لاچنین سالت دارد هر نا جهلے که مسرت امواج
توالی و تواتر از هرچه شتاب تر دافع انتظار شوند زیاده والسلام — نگارنده
سید غلام رسول — جانمن سلمه الله تعالے از درست شدن سلیقه آن

کمال مختار که بفضل او تعالی شانه خط نسبت خطهای سابق صاف و عبارت
بر ربط دل فرزند ارجمند درست و خاطر سلیقه پسند لباس علم حقیقی که استقبال
نعمت تحصیلت افضال اوست سراپا زبان شد و آن جگرپاره مورد آفرینها گردید
لازم که کبرش از رشتهٔ طفلی در مزاج شما عقده انشاءالله تعالی نمانده
باشد عزت است درین مقام اطلاع حقیقت که اوقات شما مصروف خواندن
و نوشتن باشد صادق جولانی می آید پس فارسی که رتبه و کمالش زیر نشستن است
مقربان سعادتمند حاصل شد در جهد تحصیل عربی آنقدر سعی نمایند که شتاب تر
خود را مصدر تحسین اهل فضل گردانند زیاده ظاهر و باطن بحسن عمل معمور باد زیاده
والسلام بالبیان غلام صادق سپاس شافی حقیقی که این مرتبه نامهٔ شریف
پیوند دل برادر گرامی قدر سلمه الله تعالی مشحون شکایت عارضهٔ اختلاف عناصر
که سامعه را از خبر غیر مانوس آشنائی مباد مطلق نبود اگرچه خبر و شر این معامله تردد
بخش بر زبان نرفته است لکن پرغفتن که رفتنش معدوم باد و نشان از صحت
و عافیت مرا که مدت بیماری با متداد کشید و امید با یاس مصاحب گردید فکر مرض
اختیاری سامی که عبارت از وسواس و دواهمه بجاست نگران اینکه این صغر اسود
میکشد سخت بد ماغ پیچیده بود از تن کشیده پیش از وصول آب از شدائد نامه
می ترسد آزار شما بحقیقت آزار روح ماست و دلیل قاطع براهین منعقد بوند
اخوت است زیاده توفیق حیات ارزانی باد — حضرت سید مشتاق علی
صاحب در مقابلهٔ رقعه شکایت مشحون مهربان صاحب من آفریدگاری که مرا
از لوث ریا منزه آفریده است تواند حسن صداقتم بکیفیتی که هست در جسم صاحب من
جلوه گر گردد الحمد لله که هر اعتذاری که اینجا از زبان قلم می آید بی مدد فکر طبیعت امی آید
والا ساخته و پرداخته را در بازار محبت کساد بیرای است نمیتواند غنچهٔ آرزو در
چمن است صاحب تمنا گل کرد بخواهی الطاف تامه ایمای راز عبارت اخص که زبان
قلم ترجمان دل نمیگفت نشان داد مبالغه می نویسم که اگر مرا مرتسم پند اشته اند
و حرف و حکایتی را مدد دوستی با هم معتقدهای هشیار ملکرامی ما و شما مکث شکایت
مشاطه شاهد نفاق است و اگر راست اند اندیشه انشاءالله تعالی راست خواهد بود

انگاشته اند اگر از سهو غلط تا بایستی واقع شود بتصریح بران قلمزدش با یافعل
قرطاس تمامی عبارتین مرسل خواهد شد ترصد فرمایش دیگر مناسب والسلام
مهربان صاحب خانصاحب من کسی متعلق خاطر سامی کرده است انچه مجمل غلطا
میشود بر کفایت افزوده جهت ماه آینده باقی می باشد حاشا که چنین نیست
ولے بحال کسی که خرج یکروزه نداشته باشد و نوکرش باضطرار صبح دوکان
بقالان با تار گرفتن ادا نا کرده بالتجالب سوال کشاید و نازک تر آنکه از نایافت
خجلت عظیم حاصل نماید مدتی ست که از تغافل سامی ملازم بشیر با ابتلا همین بلیات
با علم یقین که اسم مخلص سرکار در تحصیل با محتاج بسماجت و ابرام که ثقاة حسن جا
سلیقه انگاشته اند جز اینکه در خدمت شفیق و کریم خود گاهی بکمال سهو سبیل باده که
آن هم دشوار تر است گذارش شود آشنا نیست واسطه شفقت نارسا حیف آنکه
مجانست حال شدیم در بنا فتیم و الا بی ارتکاب سلیقه آثار رسیدن عقل قبول
ندارد و بلای صعب برای هر ذی الروح شد الا تر از انعدام سد رمق نخواهد بود
کمالات بالکل گریخته رفتند عارضه مستدکسل ضعف قوی خاصه درین هوای گرم
حکایت ناگفتنی است بالجمله ازین داستان پردازی انچه ابهم معقود است
رحمت که به بندگان عالی نواب صاحب ملازمان سامی صاحب دشوار نیست توجه
شود والسلام مهربان غلام صادق الهی عمر من صد و بیست ساله باد در قبولا
گلدسته ارتباط کج افزا یعنی مراسله انشراح پیرا بتواتر اسباب نشاط و انبساط
من مهجور غلام دین محمد مکاتبات موبان سوای خط مقصود الاصل که عبارت از شقه
میر محمد علی صاحب سلمه الله تعالے باشد رسید اگرچه عمده مطالب که انجا از
صحت والده ماجده و برخورداران سلمهم الله تعالے مقصود است تسلی بخش
خاطر شد اما تا که نوشته سامی صاحب میرزا که موید نشود واسطه تسلیت عظیم باقی
ست بهر صورت هر که هر چه پیش می آید چون بے حکم حاکم حقیقی نیست خیر حال
باید داشت دین محمد مذکور زبانی گفت که خط آورده بود هم آن اعتماد الاحباب
از خریطه بر آورده حواله جلد رو قاصد یک لفافه هر چون صومعه آراسته و باطن چون
بیت پریشان خراب است نموده بمن فرمودند که روانه شود این خط دو چهار روز

پیشتر بقلیلی واصل خواهد شد و فقرهٔ رقعهٔ شریف موعود اینمعنی بود که مراسلات میر
محمد علی صاحب بدست قاصد همراه سپر فرستاده شده زود واصل خواهد شد تا امروز که
نهم شعبان و از رسیدن وی محمد ده روز گذشته است و مدت مسافت
باین گرانی احتمال مضاعف طی شدن نمی باز و ظاهر است قلق و اضطراب
که خوب و زشت فراهم آوردن آیت خیال است اگر همه بند گنجایش دارد
شقه های مذکور را اگر روانه کرده اند احسان عظیم ثابت است والا
حالا رانع نشد و تردد نشود تا زیاده رشتهٔ محبت را استحکام آرزوست
و السلام ـ خدمت شیخ صاحب مخدوم شکر الهی اینجا عافیت است
او سبحانه عمر مهربان صاحب من بحر می و نشا کما حیدا بلی بمعز اید که تقاضای
استعداد من ممکن در حضرت واجب باقی نباشد هر بار است چشم چون
دیده آینه بر راه وصول اخبار راحت مشغول باز و سامعه گوش در بازه عیادت
ضیاء الله خان صاحب سلمه الله تعالی و حصول تسلیمات لازم کرکار حاجی میر سلمه الله تعالی با وصف اینجا مقتضای همین بات
که خواهی نخواهی حضور را داخل کرده زود رسیدن و گرم پرسیدن و عکس سر عکس بیک
نمایند خبر می نویسم جماعتی بر انند که او سبحانه سامعه را ابتلای که خبر کسل مزاج
صاحب خود با اخبار شنوده شود آشنائی نداده باصره را مشاهده صورت
تعب بینائی نبخشاد با اینهمه من خار راه وادی اخلاص و قاصر طریق آنجا
با صحبتی که می بایست دو مرتبه متصل شربت خانه رسیدم و از مهمان عجب
خبر سرور شنیدم که شافی مطلق صاحب ترا آنقدر تغیر کرده است که بدستور
حضور نواب صاحب مد ظله تشریف بردند ـ الحمد علی فضله گفتم و معاودت
کردم و نعرت هزار نعرت بر آن رسیدن و دیدن که شفیق خود را افتاده
می یافتم و ادای ارکان رسم مکرم سید الحمد دعای خیر که کار من و مشفقت
کیشعار صاحب است بی سابقهٔ تکلیف مرعی است زیاده نیدیستی باد
خدمت میر محمد علی صاحب جواب نامه می آید مگر از جانب با رمز برید نبا
چشم میکند برده خبر دارم صاحب تلطف و مهربانی توام سلمه الله تعالی
دست که بتحریر حکایت آرزو چنین بست بزبان قلم رخصت جرات شکایت

دیر رسید منیقه که برای شکسته ماندگان رحمت حرمان آئینه زندگی بخش است
مسیحا دل که از مراتب پاس خلوص و ولا دقیقه نامرعی نگذاشته احتمال رو دادن
پیشگاه شادی که در حضرت اتحاد این واسطه توقف محمود چه می نویسم هزاران
تنا معقول است تمسک ساخته تسلی جوارح که تمثال اشتیاق شده اند می نمودن
میگوید اینک شفقت نامه در راه است صبوری و تمنای جرائم دل مرتبه شناس
یکطرف بلوای عام جوارح یک طرف چشم بتیاب نامه دیدن و لب آرزومند
بوسیدن و زبان حرفی خواندن و گوش صدای شنودن میخواهد جز اینکه من از میان
بدر روم تدبیری نیست الهی رایے و پائے زیاده شفقت بحال ما باد —
بدایون آنو دیرلج ناصر حقیقی معین و یاور — راے صاحب مهربان صورت
مروت معنی احسان سلمه الرحمن باد — مراتب شوق بر ضمیر محبت تصویر منقوش است
وظیفه دوستان استدعای خیر شمامت از استماع خبرے که قابل سماعت نبود یعنی
واقعهٔ هائله بکینه نصیب والده صاحبه مهربان در خور حوصله مزاج دوستان مکدر
شد چرا نباشد راحت و رنج آشنایان همین اتحاد تعلق یافته است ع

چو عضوے بدرد آورد روزگار ❊ دگر عضوها را نماند قرار

امریکه جز صبر چاره پذیر نیست تدبیرش که همین صبر خواهد بود یقین که پیش نهاد دل انور
آگاه و فکر مآل اندیش بوده باشد اگر چه ظاهر بینان عرصهٔ الم و اندوه رحلت کردن
آن مغفوره را میت قرار داده گوشش نوحه بلند آوازه کرده باشند اما بنظر باطن
بینان دور اندیش بدیهی است بدرود دریکه چنین فرزند مسند نشین اقبال نیکنامی
الهی چشمه حیوان در پیاله عمرش باد گذاشته رخت عاریتی را بلباس هستی
تبدیل نماید حیات ابد یافته است زیاده عمر و دولت طبعی باد — برادر گرامی قدر
میر غلام صادق — عزیز الصمد من احب المتفرقین زیاده ترین صاحبت
دوستان یک جا نیز الحمد از قدوم عشرت لزوم گلشن وطن رشک گلشن گردیده با
خار وحش کدورت آمیخت در لباکه ما نحن و قهاندار که بے نسیم گیاست پیروانند
چه می نویسم مدار کون و فساد بر سنادات لے نے ابهام کسود است که بتعلیم آورم
در سوداتی که سود خود در آن نه بینند آرزو زیاده والسلام — خدمت میر

محمد علی صاحب خدا [illegible] ارواح بید قدرت اوست عمر [illegible]
[illegible] بخش صاحب [illegible] دو شکر یاد آوریهای متواتر که در عرصه [illegible]
[illegible] قطعه جدا از دریا [illegible] نشان [illegible] در امکان [illegible] ممکن نیست [illegible]
[illegible] آن قطعه در [illegible] کرامت فرماید جواب هر یک [illegible]
جداگانه [illegible] تحریر یافته و تبارکی [illegible] تاریخ [illegible] میان کریم الله [illegible]
[illegible] مبلغ [illegible] شده انشاء الله [illegible] رسیده رسانیده [illegible]
کرده بتحقیق صحت حال [illegible] تا حال که تاریخ [illegible] شهر [illegible]
رخصت [illegible] از خدمت نواب صاحب حاصل نشده آرزوی [illegible]
شریف که [illegible] نموده است خیال دنیا [illegible] سطر [illegible]
[illegible] احتیاج تحریر [illegible] مشاهده [illegible]
که [illegible] آنجا [illegible] نموده [illegible] است [illegible] استعداد [illegible] قلوب
آنها [illegible]
[illegible] است [illegible] است شامل
[illegible] محمد علی
[illegible] صاحب [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] آخر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] است [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] مشاهده
[illegible]

نوشتم نامه [illegible] مژگان [illegible]
[illegible] کیفیت حال [illegible]
[illegible] مقاصد که [illegible]
[illegible] است زیاده العاقبة [illegible]
محمدی خان صاحب [illegible] موت [illegible] اختیاری
[illegible] مسلمه الله [illegible] نوشتن [illegible] نامه [illegible]

نیست چون مطلب خیر و عافیت خواهی که ابرازش آمد، مهر شماست بعرصه نمود و هم محالات
تاویل اختیار متعذر میباشد از عدم تشریف داشتن آنچه کشیدیم اگر اندکی
اختیار با من بود تحمل نمیشدم تعلق و فقدان اسباب از توفیق مقصر است و
از ماندن یکدر او جامع المتفرقین صاحب را زود بیار و زیاده عافیت بالعافیة
والسلام — خدمت شیخ صاحب مخدوم شکر الهی که خیر و عافیت موجب انشراح
است او سبحانه محمد و دولت صاحب من تجربی و نشاط چندانی بیفزاید که تقاضای
استدعای من ممکن در حضرت ... باقی نباشد بدیهی است که حوصله تحمل ...
قدرت اجابت واجب نیست شوق در اظهار نیازش بیتابی می نمود اما ضبط
نفس حقیقت نداد و دلیل مناسبت منتسبان من تشبه یعنی هر که تشبیه کرده شد بآن
قوم پس این مختص را همان قوم است قوماً فهو منهم پیش آورد و زیاده جز تمنا چه تعلیم
آید والسلام — شریعت و فضیلت پناها شرح اشتیاق که جز سعی داشتن
درمیان هر دم هست مانوس من نیست تخصیص در محلی که صفوت اخلاص نباشد
چرا منافق باشد آنحضرت که مقتدای ما صلوات الله علیه زیاد برا عداء ظاهر
از منافق نا محفوظ بودند لاجرم بحرف ضرور تکلم می آید برنده نیاز نامه استدعای
سفارش ... تا ... گفتم اگر منظور ما مقدم بود سفارش دارین فاتحه بخش
نیست بمقتضای صلاح وقت ... لا سفارش بیان من حاصل شده اند بلکه
مصاحبت ... جسته ... چه بگر زبان ساکت نقش نگین اوش شده است
چندانکه معاف دار گفتم معاف نکرد تحریر این دو کلمه نه بامید مترتب شدن آثار
... سنت اما سند شریعت تقاضای تفرقه حق او ناحق وارد برنده خط بهوب
گرفتار کنند شوخ و تشنگی نگردد زیاده انصاف روزی باد — مشفق حقیقی
میر ایزد بخش تحریر یافت اشتیاق ملاقات سامی میر ایزد بخش ... لله الحمد
دل محبت منزل نظام الدین آنقدر بهم رسانده است اگر یکقدری بعمل آید صدقه
تمنا باید بسرعت رسیدن و مسرور گردیدن در حضور آرزوی او دست ... آید
و هم بعض بنظر انقطاع ظاهر که بهره از محبت ندارند و اخلاص را اسباب تحصیل

دنیا پندارند عارضهٔ گرفتن بیع اورنگ آباد که در گشت زار دوستی به برگ خلف
نمی ارزد دست آویز دیرسی مهربان من گروه برق انداز خرمن آنجا دانه ملایم نیست
کرد و سندداران کاذب دعویداران صادق شوند - زیاده والسلام - در حفظ حافظ
حقیقی کامگار میر نجف علی من مشتاق را مشتاق دانند شکر آن عافیت بخشش
که عافیت نصیب ما و شما کرده است انشراح نامهٔ عزیز شما مزاج را که نا بر دریافت
خبر صحت آن دل و جان باقتضای ضعف بشری مضمحل بود تغیر تازه کرد منه الحمد که
سلیقهٔ شما نسبت سابق از ربط کلام متفاوت معلوم شد اگر ظاهر درست کرده اند در
اصلاح باطن که عبارت از حسن نیت است سعی نمایند و آن در راستی صفای خلق
عمدا حاصل است ادعیهٔ کرامت فرماید مژده یابی کبوتران دفتی است که شما از
مشاهدهٔ آن خود را فرو داشته باشند و این از کجا بصحت رسید اما چون قلمدان اسباب تعلیم
و تعلیم است و سر انجام آن مفوض همت است بی شائبه اجرت بدست آوردن و
فرستادن واجب شد عنقریب بهم رسانیده فرستاده می آید زیاده عمر و عنایات شما باد
در شکر عزیزیکه بکلمة الخیر متوجه شد پس از دیر مهربان و غمخوار من کریم النفسی است که شکر
توجه سامی ادا نمایم والا در خور قدرت شما و توقعات فقیر که لازمهٔ حسن و سبها ست
توجهی که باید بعمل نیامده و من صاحب خود را برسم غرضمندان بمرتبگی گری نمی شنیدم
تا از شما سری تعلیم حقوق برادری و اخلاص کم یکی بمرحمیت بهم رسانیده بود فرم
هست واسطهٔ جای بکلمة الخیر و مسالت حق پرستی معهان بوده باشند راستیها اگر چه
نشان از قصور شعور میدهد بضرورت گفته می آید که قدر اخلاص من بشما
واضح شد محقر بی تحقیق اختصاص فرمایش نهار بکسی نمیکنند و تحصیل
اسباب ذلت کنامش و نیاست مرتبه والی اختیار ندارد از نیجاست که با فقر
و تصدیعات شاقه مصاحب می باشند قصص کلام مرا از صاحب خود با وصف
چشم پوشیها چشم بسیار و ادای شکر فقط بکلمة الخیر دلیل سست شفرنی و حصر همت
میشود که انجام مطالب عمله منظور داشته باشند توجه که آثارش و ... عجب
است بجا نمود لاکن تمون منعم حقیقی از دل سراپا شکر توجهات صاحب نعمت
است آگهی عواقب امور بخیر و السلام - مهربان فقیر میان محمد باقر

که شیار کبوتران قبول نمی‌دارند اگر بنظر شوق فقیر تا احسن معلوم شد حقا که تحسین آن
پرسیده اند شوق شریف اعتقاد شوق و پندار است در یک سال دو بار
رفیق بهتر اند و اگر این نیست منتظر رحم که دانه هیچ نیست از غفلت خانصاحب
عنقریب است که تصدیعات دل تنگ شود و تشریف نیاورند واجب زیاده والسلام
خدمت خانصاحب بعد الحمد که صاحب من سلمه الله تعالی زیاده ازانکه دل من آرزو
دارد مهربان و شفیق اند چیست با همه لطف صورت وطن آمهربان بذل عنایت
از نهایت ثواب صاحب کرده باشد بخود رنج دل و تاب خورش جز نمک جراحت
محسوس نمیشود اگر بعزیب نقش که گذارش از راه راست بیرون است شفقت نامی
سامی را بسم خیال کنم و حال الشیخ درین باب اگر هیچ واقعی است و دل اعتقاد
محمل زیاران اعتراف دارد اشعار تحقیق آن در عالم سخن شاید روزگار روز ما
نگذرد که احتیاج را با استغنا دست دگر بیانی است استغنا با مقدر حوالی
ساخته نباید کلام تحقیق بر وهم جزیله آن سمت گرفته استدلال روی نمود از محکمات
از محمل خود راه لی میلید و اصطلاح متشابهات اسبابیکه چه در آمد خلل است
بهتا بیت سے جهکن تاهی توانی است فنا درطریق انبیا و اولیا به تمسک
میاورم نمیدانم کدام فرد از وجود مهربان صاحب مانست الهی در انچه خیر باشد
از قوت بفعل آید کیمیا ان کریم الشفا نامه فرخنده عنوان آن برادر مهر سامان
زمانیکه از تاب و توان یعنی نمانده بود وصول راحت شمول مسیحائی کرد-
اشتیاقیکه تا م محبت است بیش ازان بواسطه قلم گذارش رود و آن مصداق
محبت بهتر میدانند حاجت گذارش نیست دو بالا کردن اشتیاق از امهات حرمان
سوختن ... دست سینه را آتشخانه ساخته صبح و مسا که وقت مسالت
واجب است ... دعای وصال ... کردن کار ...
الله سبحانه اجابت فرماید. نشاط حقیقی ... کار ... بگارد دل برادر
را مسرور ساخته باشد الهی مبارک ... اجرای ... نواب صاحب
پیش ازین نگارش رفته خوشنامه ... و دولت آن قدردان ...
مقرر شد که بعد انقضای ایام خریف شروع ربیع که هنگام بهار و زبان شگفتن

باست شفقه نواب صاحب مضمون طلب شما موجب شگفتگی دل دوستان شود زیاده
شوق والسلام. خدمت قبله صاحب سید ضیاء الدین خان بجا و مبارک
قبله من بدانند نامه گرامی از کدورت هرچه گذشته صاف نیست بموجب وعده
استدعای رسیدن ساعته از سه پهر تا شش گهری از روز باقی مانده انتظار کش گشت
چون نسیم شفقت طلب در ریاض امید نوزید خود گرد باد نه بصحرای مقصود
دویدن آستانه اقبال آن هر دو صاحب وعده فرما بلب تمنا باید بوسید و چند انکه
سراغ رفیع صاحبان والا استفسار خانه صاحب طعام که کدام محله و چه طرف است
کرده آن سیاه گلیم دانه را بهر کس از اهل تفحص نام فقیر نه کرده خیر بود نشانی نیافت
لاجرم مایوس و فقیر از شعاع آفتاب تابی بر صفحه ارض تیره و خانه رسید مضطر
بفکر رفع جوع مشغول گردید درین اثنا اقبال ملازم سرکار نوید تازه آورد
چون استعداد از سیر کردن یک گهری می بایست در آن وقت نوبت شام
می نواختند چه احتمال بعد مسافت بیتابی جوع رخصت نداد و رداع تا عذر ناکه
مسموع مقبول افتد زیاده چه بر نگارد عذر است والسلام بقرة العین نصیر الدین حسین
تحریر نامه که خط آن کامگار نصیر الدین حسین سلمه الله تعالی متضمن عافیت
رسید شمیم مسرت از چمن آرزو و انتظار شد این مرتبه مطالعه ربط کلام و تسوید
سراپا انتظام آن قدر خاطر مسرور و سلامت راستی و درستی و دیگر انچه او البار بخش
درستی آورده بهتر گفته است در جناب کریم مطلق که احصای آن نکات المفعال
مید اندازد تقدیس وقت آن نور قره حیات مرا مصداق حسنات کند و انچه درحق
بنده فدوی بهتر بنده افرستند آنکه استدعای قلمدان و اسباب آن نگارش
رفته بود بتغییر قبول جاگیر دل شده بهم رسانیده فرستاده می آید مراتب سلوک
با حیات عزیز بهم اشتهری داشتن تحصیل رضامندی ما کردن است زیاده
الهی عمر مانده و پاستان طبیعی باد والسلام بشیخ محمد شیخ مخدوم مثل محبت شیخ صاحب
سراپا شفقت من آرزوی مضمر جز وجدان الفت سامان بحواله کنم هر درد
من میداند که روز را بچه حیرت و شب را بچه بیتابی روز میسازم شفا و گفته
شریف تاریخ هفدهم شوال تسلی فرمای مزاج محزون که بعلت دیر رسیدن

انشراح نامه متألم بود بانواع بهجت مبدل شد و تا فرستادن نیازنامه حجب علم
تغافل فقیر که عارضه کثرت آلام جدائیها و غربت مصائب سفر با خود دارم
نمی تواند شد ملک العلام میداند که فرط حزن وقت مبتلای حرقت میدارد
و اکثرے خیال پریشان که بوقت تحریر نیازنامه از دیاد مهر و شفقت و کوچک
دلیهای باعطوفت شریف هجوم می آرد آنچه با فاقت تعلق دارد از یاد می برده است
دل شفا صد معاف فرمایند مانع مکتوب است مارا قلم گرفتن و ورق نوشتن بساخراش
و تراش دارد زیاده زیاده عشرت دارین خوشه چین مزرعه زندگانی باد والسلام
قبله صورت و معنی من موفور هیچ احسان و با جای مراتب شکر بهزار جان
یکزبان اخلاق و تفضلات عالیجناب نواب صاحب نعیم حقیقی عالم است
در جز نماینده نیست اما فقیر وصول هر نعمت بواسطه متین هر دو صاحب خود میدانم
لاکن از شکستگی دل که راس و رئیس جوارح ظاهر است دست و پا به تکلیف آشنا
نمیشوند درین تلاطم معتقد رهی و نا آشنا مهابے شائبه تکلیف بر زبان می آید
گو حرف خوشامد گویانه الهی حرف حرف من در حضرات شفقت آیات هر دو
صاحب خوش آمیاد میگویم اگر اتحاد ذات مقدس دوگونه مقصود سیمائی تحقق
نجوید من نمی شد حق که اینقدر مدت هم به بندگی یا نمی شدم بالفعل مسألت
از جانب سامی رفع اختلال وطن که در ظاهر وابسته رخصت مختصر است
هم مقصود است توجه شود زیاده والسلام بشیخ ابوطالب اخوند که حقوق
اخلاص دیرین ثابت دارند رسید مراسلات آن طالب صادق سراپا وفاق
سمت انبساط وافزود ابراز اشتیاق در محلی که دوستی از رتبه اخوت
گذشته باشد بیلی از مراتب صداقت که جزو محبت است و لازمه آن
هوا خواهی و تحرباد آورد بهاست نمیخواهد مگر تنها بر دوری حفظ خبریت ملتمس
نوشتن و خبر سلامت و ثبات خواستن است. لله الحمد آوا نیکه رسیدن
در کار بود صحیفه شریف و وصول مسرت مزود تقیید تعلیم گلدسته سعادت قطب الدین
حسین و غیره طال الله عمرهم از شما می آید نه برای آنست که امکان ادای
شکر آن سراپا زبان باشم حاشا که من شما را رضامند این حرکت که در محفل

صورت عبارتی که در شان بخش است دانسته باشم اگر دانم و باشد خالی
از منافع تصور ترقی نیست لاکن بنظر شرف عمر النبی حال الحمد لله عمره که بفضل الهی
دهم از سال عمرش خواهد بود و تحصیل قرآن نکرده و حشمت بجا است باید که شما هم
پیش رفت نماید.. زیاده محبت را استحکام باد - خدمت شیخ صاحب و مخدوم
شکر منعم حقیقی که عافیت بصاحب قدردان من سلمه الله تعالی حاصل است
والا از نامه مشتاق در صد اذیت از ابن کریم النعمان است در آنے که انتظار
کار فرمای اضطرار بود و شقه متضمن سلامت که از شورش وقت شفقت باست
از رسیدن مرا منشرح کرد خدائیکه صحت عطا فرموده است در جمعیت ظاهر
و باطن بیفزاید آنکه از مرافقت اختلال نگارش بود آن دیگر رونمائی آئینه
دل نیاز منزل شد اگر حرفی از آن بقلم ارند دوکان کاسه منرسمان گرم کرده باشم
قصور است که وابستگی علایق تمام یافته است اتاند و چنین نعمتهای متکاثره از ثبت
ایزدی حاصل نتواند شد باز داشته است والا اینجا چشم سبقت دیده و اگر دین است
حکایت ناچار بهاسی ذات گرامی شیخ محمد باقر خاطر کشیار رنجه کرد بندگیست
هرچه پیش آمدنی چنین جبین کردن بهتر از مکدر شدن است شقه دیگر بعض
مطالب بامید جواب گزارش خواهد کرد و یقین که جواب خواهد بود - زیاده مرخ
تمنا بوحیدان تعلق دارد و السلام سبحان عزیز میان کریم الله از شوق
دیدار آن ارتیاح ارواح سلمه الله تعالی حرفی چند نشانکم یا از مبتابها
که در مفارقت میگذرد املا سازم از تشریف بردن آن غمگسار مبلغ ماتم
رونما گشته و عجز انیکه با تکلیفهای باید ساخت راحتی بدل نه افتاده
الحق درغ فرقت را جز فضل دوائی نیست - در منزل رحمت از جناب
نواب صاحب بهزاران عنوان شکستگیها استدعا شد ذات معدن نواب
ابن اقبال که الهی در دولت و عمران بیفزاید و فقط اینکه سابقاً بعمل نیامده
بود مرعی فرمود و حرفایکه سلسله پایند معاش با فان تار و بود طول اجل
نتوانند شد در برابر ابرام نغییر شفقت بر زبان آورده مراکه آخر کار

استرضا مقصود بود جز تسلیم بر آستان انقیاد و گذاشتن اختیار [illegible] دور از عمل
دور اندیش نمود چون از رسیدن آن برادر بدار الخلافه دارا [illegible] همت دلش و
گذشتن از راه تخوف و تتبع بر آن علم نیست خاطر مخبر یافته محبت [illegible] صاحب اندوه
است تسلی نمود اگر نامه شما مشحون صحت و سلامت بعجلت میرسد کیفیت
ما بقی بشقه دیگر گزارش خواهد کرد زیاده والسلام — [illegible] وسیله نصاحب
زیاده من تسهایکه تمام حضرت یاد کرده امید است که موجب تصدیق قول
من شده باشد نحو احوال تغیر ضمیر سامی مکشوف دست اخفا [illegible] هیچ
نخواهد بود اگرچه در نزول مزاج فیض امتزاج نواب صاحب توجه [illegible] میری است
که [illegible] در باب آن هرچه مذکور محفل قدس شود افسانه ایست پیش تخیل منتظر
رسیده و بیچاره خواب نچیده اما رخصت بخطر است عار است که [illegible]
بندگان والدین و اندیشه تصفیه محبت هواخواه کردن و دست افشاندن
در محلی که آبرو [illegible] چون عاصی [illegible] درست و داشته الله تا کرد [illegible] برگردن
است برای کسیکه بنده و حاجت بنده بنده او هم جهت لباس محقر فیاش
تا رخ وطول امل نیابد یافت مرا از راه در رسم اینجا مشاهده شده [illegible]
بیش است ذلت بیش خواهم کرد قرعه حقیقت افتاد [illegible]
تولای رحمی و تفضلی والسلام که در اعتذار ما نوشتن [illegible] صاحب
میان غلام صادق [illegible] تا صد رسید کرد [illegible] امحو ناملت [illegible]
گردش تحریر خامات * نیازمند جناب شفقت آیات [illegible]
بنده بندگان گرامی نمیدانند سوال و جواب اشتیاق [illegible] والست
بتحریر نیاز جرات [illegible] نمیتوانند دانای خفی و جلی آگاه نیاز [illegible] بنده
است [illegible] که خلاصه جسم و جان بگرد آن آستان [illegible]
نیست تا حال ادب مقصود است و جز عرض آداب سلام [illegible]
دست قلم نساخته حالا که معمور [illegible] شوق [illegible] آرزو
بیان نمود — [illegible] دل [illegible] نامه [illegible]
زیاده از این ادب نیست — [illegible] نور چشم تمنا و انتظار آن اقبال سعادت [illegible]

قطب الدین سلمه الله رب العالمین مرقومه که وارد رسیده جا کرد و انتظام کلام
موجب انشراح روحانی و جسمانی شده بحالت در عالم سفلی که بازار اعتبارات
گرم و سودای جهت ترویج دارد از نتایج روزگار غنیمتی به از فرزندان رشید نیست معهذا که
صاحب سلیقه باشد فدای جلشانه تحمل طبیعت شهامت اصلی و شجاعت جبلی با اخلاق
و مروت بحق حضرات واجب التحیة در خود تمنای ما کرده باشد - آمدم بر سر مطلب
رسید انجلاے سابق رسید در نگاهداشت کتب که مهمانخانه کرم نباشد احتیاط بلیغ
بکار برند و استرضای عزیز جان میان کریم الله مصداق رضامندی ما دانند
زیاده ملاقات آرزوست - قدست برادر صاحب میر محمد علی صحت و عافیت
ظاهر و باطن توام ذات نتیجه برکات صاحب یار دیار و درین یا دو درین اثنا مسودات
شقه های سامی تسلی فرمای خاطر من مضطر شدند مگر بعد رسیدن شریف خدمتگار
که خبر خیریت از منزل مقصود و تحریر رسیدنش یافته شد و به تخمین ایام راه مدت
مضاعف منقضی گشته گرامی انشراح نامه یا روانه نشده یا در راه باشد تا حال
که بوعده های شفقت آن صاحب بر زمان خط رسیدن بوده رسیده هر چه رود
واصل شود الهی میسر باد شکایت سید غلام صادق جان عزیز که اسباب اغماض
با خود دارند اغماض کردن به از دست آلودن است شکر منان حقیقی که خبر
امتنان خود منت مخلوق بر من درست ندارد و گردم از فعل احسان حکم
نیسا ز دیشتر بدست قاصد فرستاده - صاحب حرفی چند محتوی بر سعلی نسخ صحیح
مرسل گشته الی الان جواب تسلی بخش خاطر مشتت ثبت جریده است که
مفاوضات بتردد واقع اتفاق رشوند زیاده الهی عمر طبعی باد شیخ صاحب الهی
فضل لا تناهی شامل حال حقیقی شیخ صاحب من از تغافل زمن که اغلبها
مصاحب خود دارم وجه وجه اعتذار تواند شد جرایم ملاحظه عذر نارسائی
چه خواهد بود خدایا هر چه باشد عشرت و آفرین که در حالت صحبت از دوستان
جز عذر عشرت مسموع نیست - مدت مدید گذشت نامه نرسید شنیدایم
که با امید استقبال رزانم در تکیه دریافت خبر سلامت صاحب نظر
همیشه بیجه رگ ... واصل میگردد - زیاده جز حسن عاقبت نصیب باد و السلام

خدمت علی میان صاحب ـ صاحب قوت حیات من اشتیاق
بعد حصول رسیده رابطهٔ کلام را ابراز آرزو کنند که با فاقت تعلق دارد از دست
خاطر رفته سکاره زمانه بسیار کوچیب اندا سے ماست اما با مجنونیکه زار و نزوری
صبوری شکایت سبب غلیان و خراش دل باشد حقا که نیت مصمم بود عنوان
رخصت پیش کرده منتظر دست از طلب کار را شستن و کتاب آتش حرمان نا شدن
خانه تا لم و ترک متاع دنیا و ما فیها که جز خیال خام و طول امل نیست نموده باقیمانده
حیات را بمواصلت موجب مسرت آنصاحب بگذرانم چندگان مظهر اخلاق و
اشفاق یعنی نواب عالیجناب با تکاری این اراده طلب داشته خاطر داریها
فرمودند که بالتفاتهائے وعده مشغولی که حرفها را بیان معذور بی سلسله اسیر
خود باید داشت بر زبان آوردند و رسحان وقت عنایت ظاهری که اهل دنیا یا فقیر
نقدی مقرر ساخته اند اسپ و چهار پارچه عطا کردند آن خردمانع دیوانگی بی اصل
شد و الامر بصحرا زده را مانعی نیست زیاده تمنا والسلام ـ خدمت برادر بزرگ
شیخ مخدوم عالم سلمه الله تعالی مخدوم فقیر سلامت ـ اینهم از شوخی
و نیرنگیهای ایام است که مثل شما مهربان چنین دوست تمنا سامان را که بذکر
دیار صاحب خود مهر چه [illegible] زبان است عنایت نامه که برای ذات شریف
تکلیف ساعتی و برای من راحت عمری خواهد بود بهم نیاوردند غلط می‌نویسم
یاد آوردن دوستان نزهت گلشن زندگانی است تکلف و تکلیف دخلی ندارد
اگرچه احتمال عوارض برای نسا خاطر که پاس محبت گلوگیر دست تمسک توان [illegible]
مشکل تر اینکه متصور این ماجرا دل محبت منزل هجوم خیالات که تخیله خیال
فاسد هم دارد نامحفوظ تر مشهود بهی تغافل که انشاء الله تعالی موجب [illegible] سر
است می‌بایستی که در هنگام نشاط دوستان مصاحب بساط خاطر میشد تدبیر [illegible]
ذکر کرده می که با منصوب و صد اسامی مرا آشنائی میاد عارض و دشوارتر از آنکه [illegible]
در دنگر دید بحق الحق و النبی المطلق تر ببولا از محاصل دنیا جز مواصلت شریف صاحب
مهربان در دعا می از منت دونان تمنای دل توفیق الهی مدعای دوستان میسر باد
عافیت بخیر والسلام ـ قاصد شادی و شقه صاحب مهربان سرا پا شفقت

و عطوفت مطاع دوجهان میر محمد علی صاحب سلمه الله تعالی آدابیکه
انتظار مونس مصاحبت اخطر اثر بود بعز قرب زمین قبول شده را بهم آغوش مسرت
نمود و ابراز آلام مهاجرت که از مفارقت شریف صاحب خاطر حزین من اند
بپاس نزاکت طبیعت شریف که مبتلی اند کسی ملال اخلاص مند مصداق اندوه
پرشکوه میشود مصلحت عاقبت فکر صاحب از حرکت بجا حسن راضی نشد
لاجرم جز دست دعا بجناب واهب حقیقی برداشتن و مسالت العقبای
ایام مفارقت کردن و اتمام عمر مصاحبت خواستن هیچ نیامد انه سمیع مجیب
در حق نعقد زندگانی یعنی فرزندان کامگار جهت تحصیل علم عربی بجنیدن وجه
قدغن واجب است یکی آنکه رسمه بالموجب ارشاد سلف که اطفال را معنی
آیه و حدیث آگاه باید ساخت منقول است دوم اگر بکمال رسیدند ....
موجب اباست و الا نسبت فارسی خوانان بهر چه قدر حاصل شود سلیقه درست
میگردد سوم کمال فارسی همین قدر خط خواندن و نوشتن که او سبحانه بنور حسن ایمان
عطا فرمود مقرر است ارشاد باید کرد که در صغر سن کدام کار بهتر آدمی در پیش کند
که بکسب آن تهذیب اخلاق شود دیگر وراهی آن که نسبت معلوم آنگاه باید ساخت
صاحبشون دو سال از عمر ایشان برای اطاعت مشفقت‌های از تهدید و
تاکید دست باید برداشت حضرت شیخ مخدوم عالم صاحب سلمه الله تعالی
تحریر یافت الهی سبب چیست که مهربان صاحب امن انام مثل من نیازمند
را که صرف اوقاتش جز یاد شریف صاحب نیست از صفحهٔ خاطر حک نموده
بسلامیکه سرمایهٔ حیات است یاد نمیفرمایند و به پیامی که بضاعت عشرت است
الم کشیده را خورسند نمی نمایند خدایا مانع هر چه باشد چه باشد فرقت حرمان
صوری با حصول دل سهل است استماع شداید اخبار متوحش مکروه است که قلب
جفا کشیده تحمل آن ... از شرح شوق در آیینهٔ ضمیر سامی منقوش است
جز مکرر کردن پیالشوق نیست از عجلتی که بحال بنده شد بجا نمیشوم حرف انگشت
نه تغافل رسانیا از امش تقصیر حال کرده انجم ممکن چیزیکه بر مزاج شریف خواه
باشد نوشته بوشق های شریفه بهر دو شوق از صداقت بیک آئینه ...

کشیده تقصیر جرایم شیمه عفو کار کریمانست باید کرد و ورنه دست ذبانت کوتاه باید
فرمود که اذیت محبان محبوب هیچکس نیست زیاده العاقبة بالعافیة ۔ بعزیز برادر
در شکایت دیر رسیدن خط قلمی شده الهی خیر باد چه باشد که مهربان برادر محفوظ
العارضه انشاء الله تعالی از یاد کردن مقصر اند با وصف السلاک طرق اشداد
طریق نیک که حقوق اخوت غفلت رسا نمیخواهد در حق برادر یکه بآرزوی
سراپا چشم و بذکر مرحمت است زیانست جائز داشته اند اگرچه اختلاط مترسمانه
وقت رسم محمود و عمر آن در صداقتها وان هم جا کرده است میتوان محل تقدیر
استعداد محبت که گرمیهای دوستی و برادری واسطه استواری است کرد
لاکن صعوبت و صداقت که با طینت اینکس مخمر است قبول ندارد یعنی از تو
و برادر تو مخبر معمر از بواعث رسم بیرا از لوث ریاست الحمد لله علی نعمائه و الا
در زبان حال اخلاص از عنقا معدوم تر است جا بمن طلاطم غضوب و انتظار
ما اقتضای آن داشت که مثل شما صادق الاخبار قاصدا جوره دار
برماهی با حقیقت واقعی که زبان عوام در بیان آن قاصر است بوعده نزدیک
سفر شادند که ذات مقدس نواب صاحب اگوش آباد از کوالف دربار است چه شد
که شد الهی عمر مزید باد ۔ جواب بدستخط خاص نواب عزت الدوله شیر افگن خان
بهادر صفدر جنگ مرحوم دیر رسی شریف از دل سرو بهای زمانه مقصود بود از کسل
مزاج هرگز اطلاع نداشتم و الا جه بمعنی اخبار متواتره طلبیده میشود و بهر کیف
فضل حق شامل حال شود و رنده و مسرور طلاق تها گرداند زیاده مشتاق داند و السلام
تحقق از این سفر دولت ثمر غیر تحصیل نعمت ملازمت انتخاب غنیمتی نیافته و در
برابر عنایت عالی صداقتی بهم رسانیده که احصای آن ملک المتعال سعید آنچه
و شهره از وضع خلوص و بی ساختگیم در حساب با یابان محفل تنشین منزل
مکشوف شده باشد از موجب بموافقی اگر از تحصیل سعادت تقصیر میشود عفو
نمیشود و معهذا عذر انواع کسل مزاج در پیش دارد و همین سبب امروز حزن
کم می نماید لله الحمد که ذات گرامی صفات آن مقصود دو جهان بحفظ حضرت
معطی احسان صاحب مهربان بصحت و عافیت است و اوقات این از باغم ل

افتاده و شکست بی حلاوتی دیده اگرچه گفتار سخن نزدیک باعتبار نخواهد بود
اما ناچار میرود مصروف قربان شدن و تمنا کامیاب گشتن است عمر دراز بنابر
مشاهده مکروهات داده اند والا زندگانی بگران جانی است تا نوشتن چیزی
آلام الم آورد اگرچه مناسب سوگنامه که نوشته آمده بود با نوشت صلاح خود نمود
لاکن چون نسبت اخلاص طویت حرف صداقت و خلوص است بی اختیار نمود
از یاد نیز ده اسے خداوند هر کس بحق حضرات واجب التحیات بدین شکل مرگ
...... بدل زندگی آرزو است والسلام - بعز عرض نواب صاحب
والا جناب فلک رکاب گردون قباب میرساند محقر از راه عنایت و قدردانی
خدمت دیوانی این ملک خود مقرر فرموده مامور کار گردانیدند و باخود اعمال
کاروائی و دو نیکخواهی و دستگیری بخدمتی مامور فرمودن و بازگوش والا هوش
بر گفته عرض گویان گماشتن انجام این محقر سهل است سرانجام کار سرکار مدار
میکشد و یا با انتظاری جواب و سوال دور دست اگر رفت از دست رود و انگیس
مورد مطاعن و نفرین میگردد قلعدار جنجی جاگیر عهد خلد مکان نور الله مضجعه بیاجگی
متقدمیان عرض کرده بود از محال خالصه مقرری جاگیر قدیمه باو داده شد و محالات
خالصه که زبون بودند بنده بنظر کفایت در تنخواه جاگیرداران که وطن دار آنجا
بودند باضافه سوای تنخواه داده و محالات جاگیرداران که وطن در آنجا بود
باضافه سوای تنخواه و محالات آن جماعه که چهل ماهیه حاصل داشت بخالصه
مقرر ساخته بدین نیکو خدمتی به نتیجه عزل خدمت امیدوار تفضل آنست که درجه
پذیرائی یابد دیگر بجای بنده بخلعت امتیاز خدمتش مخلع گردد واجب بود عرض نمود
آفتاب دولت و اقبال تابان باد - خان صاحب مهربان بسیار سلامت بنوالا
دیوان [illegible] بمقتضای حسن سیرت فی تقاضای دوستی دوست فکر جاگیر
فرزندم سید قطب الدین سلمه الله تعالی بلحاظ کرده عرض کردن خواسته
لهذا [illegible] مسئولان که در یکجا خدمت می نماید تا داخل عرض شود میخواهد از آنجا که اسلاف
[illegible] دوستی خواه بمضمون این بیت ؎
[illegible] که بقصد بر [illegible] رساند [illegible]

قرد بی جهت قبر نواب عالیجناب بخدمت فرستادند بنظر عالی خداوند نعمت
مدظله العالی گذرانیده جواب باصواب عنایت کنند قدر گران کننده محقر
صاحب بصورت و معنی توقر سلامت طرف صبح و شامی صاحب با نواب صاحب
زاد الله تعالی قدرها بدر بار سوار میشوند لشام ماه صیام فلک پاس جهار م این
مقصد شدن ابرام است انشاء الله العزیز حصول قصور در حضور عطوفت با نتحاب
حساب خواهد بود و بیشتر رای جنس پارچه فرمایش برادر لاینی که در مراد آباد جهت
شادی طلب داشته اند بخدمت گذارش رفته است حالا زمان فرستادنش
رسید جهت محافظت خاک وا پر در صندوق کرده بر بهل بار ساخته شده
اگر دستک بمهر روز افزون خان باشد بهتر است والا بمهر روش کر این شهر
بی انصاف باسانی بر آمدن تواند توجه والسلام اولاً و آخراً علی آبائک الکرام
فرزند زندگی پیوند سید قطب الدین و نصیر الدین و غلام زین العابدین
و نمر النبی و حبش علی سلمهم الله تعالی مدت است عافیت نامه که وسیله
عافیت بیداست اگر گویم که ابواب محبت مسدود است توان گفت
و اگر گویم که طرق و شوارع از دار الخلافه تا لکهنو بند است هیچ عاقل و جاهل
نتوان گفت هنگامه های و واقعاتی که در وطن میگذرند و مقتضای
تقصیر عناصر وان ترکیب که مخصوص من و شما هاست شنیدن آن علم ازالت
من حسب التحقیق از نوشته های معتبر مفقود میشود در این توقف از غفلت
و تغافل شریف چه قدر دل از جا میرود از اخبار دیگر فوق بر استخبار خیریت
جگر پاره ها بر آورده گاه محمد مهدی بیاد می آید و گاه حبش علی و محمد حسن بخیال چه قدر
بیرحمی است که در این وقت دل قرار داشته باشد الحاصل حالا مطلب دیر رسیدن
زود کامی در هوا قطع رسید خط است حقا یا هر چه پیش آمده خبر داشته
باشند نزدیک مهربدی غفلت و تغافل پسر از حال خود مهمل است ... ... که
ما می مضطرب پسر پیش آمده باشد بهر صورت مار انفکاک باید برداخت
و توفیق یاد آوری های شما از جناب الهی باید خواست الهی اگر بانی پدر بفرزند
آن حسنات دست بفرزندم قطب الدین و غیره ارزانی باد با النبی و آله الامجاد

شکر توجهات رسائی که باقتضای مکارم فطری و فیوض ذاتی از جناب
احسان مآب فلک رکاب در انجاح مقاصد محقر و انجام متمنای این از همه
کمتر مصروف گشته حقا باحسانه که افزون از حیطهٔ تحریر و خارج از دفتر تقریر است
از دست و زبانیکه برآید * کز عهدهٔ شکرش بدر آید * مگر بامداد اعانت
بے سامی و التفات گرامی و رحمت آن بوظائف دعای بے ریا ادا و اوراد ثنای
بے احصا مواظبت نماید و گرنه از همو منی چه می آید که سپاس جلائل توجهات
را شاید همه حال این بنده بندهٔ احسان شریف و خریدهٔ امتنان منیف
است بمقتضای عنایت و رافت همین آئین پاس شیوهٔ توجهات
مرعی داشته بتقدیم خدمات مفاخر بخش باشند زیاده ادب است والسلام
خانصاحب من قدردان بندهٔ سلامت - خان مهربان خوش خان قوم
افغان که بخدمت این ضلع مامور و بکار دوستیها اینکس مشغول بودند یگانه
عصر و حیدر روزگار باید گفت و مخلص بنظر رافت آن خداوند نعمت همیشه در باب
جمعیت خان مذکور بخدمت معروض داشته بالعکس آن عجب پریشانی عاید
حال خان مسطور گردید اگر همت والا نهمت آن عالیقدر تلافی سازد و آن عزیز از
پریشانی و مخلص از علق تحلیت بر آید والا گفته سعدی علیه الرحمه ع
هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست * بنده چه دعوی کند حکم خداوندراست
تسنیم محبت تسنیم راحت یعنی نمیقهٔ انیقه و صحیفهٔ شریفه مهربان صاحب و صاحب
مهربان مشفق قدردان سلمه الرحمن - آوانیکه غنچهٔ دل در باغ ارزو و تمنا
از خشکسالی مهر و مروت برنگ بیضهٔ فولاد روی شگفتن نداشت به نزهت
رسیدن جهان جهان گل کرد و خرمن خرمن عشرت در دامن اخلاص ریخت آنکه از
کمال شفقت و فرط محبت کلمات اشتیاق و آرزو و ذکر بر زبان قلم رفته است
خدا نیکه آفرین بنده مهر و وفاق است گواه گر فهم که این بیت مصداق حال
من تواند بود ع

بے روی تو زندگانیم چیست * صد خنده بمرگ بر چنین زیست

فلک غدار و کوکب سیه کار نگری که با من کرد با هیچ آفریده نکرده باشد الا چه

استان که محبت در ترقی و اخلاص روزافزون شود خرج همه پیدا کرده توان کرد الا سررشته محبت را از من نتوان گسست قلبی بود که آرزوی یکجا بودن بسیار منظور وقت است و هرچه در بغداد داشت گرد سر خلیفه ای صاحب من در بغداد و تحفه این که غیر از مقصود خیالی ذات بابرکات شریف نیست که آن را به هزار زبان نقد روح نمایم چه نثار کنم لکن یکه خود نگران شوم و بعد کوچ نواب صاحب قبله انشاء الله تعالی حسب آرزو بعمل خواهد آمد و از ارسال بعض تحائف دو کلمه عبارت عنایت نامه که تذکره وقت رسید مخلص را علاوه فرستاده های دیگر حاصل گردید کیفیت بهم رسیدن پیاز نرگس معلوم شد چندان ضرورت نیست و بنده و قتها در اینجا خوب خوب بسیار افد تکلیف ساختن هیچ اینجا زیاده ازین آرزوی مواصلت است الهی مزید باد والسلام

بعرض ... الاحباب نواب ستطاب معلی القاب میر ساند از خدمت سراپا فیض سراسر برکت که رخصت گشته بوطن رسید عریضه ارسال داشت انتظار کشید که بعطای جواب فخر و اعزاز حاصل میکند پس از تمادی ایام از نوشته آمده مولوی الت ظاهر شد قاصدیکه حامل نیاز نامه بود در اثنای راه تلف گشت عریضه داشت دیگر ارسال باید داشت عجیب بد موجب دستگیری بنده گان تعالی بعنایت منصب و انعام خلعت و اکرام سر هیچ جواهر سرفراز و ممتاز و سربلند شده در برابر شکر این نعمت آداب تسلیمات بجا آورده بدعای ازدیاد عمر و دولت تقدیم میرساند حسب الارشاد دعا و سلام اشتیاق التیام پیش برهان الملک کرد بسیار بدل گرمی و توجه گوش کردند و کلمات چند مراتب خوبی و کمال ذات بابرکات بیان نمودند حاصل که آشنا معلوم شدند راه نوشت و خواند اگر مسلوک بود بسیار بهتر باشد دولت با عافیت مزید باد ایزد تعالی ذات با صفات خانصاحب مهربان برادر سلمه الله تعالی در حفظ و عنایت و مرحمت خود داشته کامروای مستمندان و کارفرمای جهانداران دارد - الحمدلله که خیر و عافیت شریف و برخورداران از قاصدیکه خدمت عمه صاحب می آید حسب خواهش میرسد و موجب نشاط باطن میگردد و شتابی انفعال که در عرصه سه سال مکتوبی از انجا نیست در صورتیکه مراعات جهت مروت خاطر نباشد شکایت رفع و صول آن

و عجیب‌تر آنکه گرفتن جونپور بخاطر داشتند و مرا تلقین نمودند که صورت سرانجام
داده میشود گی سرکار مع یک کرور دام و جاگیر یک لک و بیست هزار روپیه مقرر
شده هنوز معلوم و تفصیل نیست که کسی گیرنده بهم رسد و زر یکه مهاجن برای اجاره
هشت هزار روپیه فرستاده و سی هزار روپیه را نشان مهاجن کرده میدهد مردم جونپور
منفرض اگرچه وقت بسیار ضایع شد اما اگر از بیست و پنج هزار روپیه مهاجن
بنویسد بفضل الهی حاصل پانزده لک روپیه توان گرفت با فقیر مدتی بیگانه
بود احوالم از بیکاری مپرسید که ما از قوت لایموت افتاده است و اینجا هنوز بیکاری رو بکار است
ازینجا که انتظار [illegible] تواند شد اگر تا مهمی مرکوز خاطر است چه به ازین زود جواب
که فکری نموده آید والسلام ـ نواب صاحب امیدگاه مشفق و غمخوار قدردان [illegible]
مقدمة الکلام شکر نعمت سازم یا بر عطای دولت پردازم یا از آرزو تمنا برنگارم
یا روداد تعطیل آرم الحمد لله که روی آید نشان اخلاص و صداقت می باید اما
بسکه سپاس نعمت بقیاس که هر نعمت بمقتضای وقت قدری و قیمتی دارد
درین وقت که بنده گرفتار شماتت اقارب و اخوان بیطالع [illegible] رسامان مضطر
از وطن برآمده مشفقت صاحب در آمده چندین صباح بتوجه ملازمان در
شاهجهان آباد بسر برده فلوس نسبت بحال من حکم زری داشت که احضر
قدردان نتوان نگاشت از استعداد گزارش افزون است و استدعای
تحصیل مزید دولت و شادمانی از وسعت آباد حوصله خیر طلبی بیرون و اظهار
اخلاص و آرزو متعلق بوجدان مشفقت سامان پس بهتر همانست که بنا بر
و اختصار در آید و از حقیقت حال که مزاج عطوفت امتزاج متوجه آنست بنگارد
چهاردهم رمضان بخشی الملک طهرخان و میر سامان شیرافگن خان باتفاق بنده
را در دیوان خاص تسلیمات منصب دو هزاری ذات و علم و خلعت ملازمت و جواهر
کنانیدند چون یکماه دیوان [illegible] شد سیزدهم ذیقعده جشن مبارک بعنایت خلعت
چهار پارچه و توشکدان و سرپیچ مرصع در جشن اباشی روزگار که حقیقت انسانی
بیش ازین جماعت از توپ و تفنگ کم است قدر را فرد و لله الحمد [illegible] داوند
بی سماجت و لجاجت که عجز طینت عزت سرشت من نیست داوند و در حقیقت

اینهمه عطیات از توجه و شفقت ظاهر و باطن نواب صاحب مهربان سلمه الله
المنان مرا نازیست بشکر و سپاس مایه لیست بالفعل یادداشت بدستخط
در زیر رفته است بعد ازین آنچه رو خواهد داد خواهیم نوشت دولت و اقبال روز
افزون باد بعرض بندگان نواب والا جناب فلک رکاب والا انتساب بعرض
سحاب بحر جود و احسان معدن الطاف و امتنان عالیقدر بلند مکان قدردان
فیضرسان خداوند خدایگان میرساند که صبح و شام و لیل و نهار علی الدوام
این بنده پرورده نعمت و التفات فدوی جزیده نقشه عنایات در تقدیم مراتب
دعا و مراسم تسلیم است صداقت و وفا که عهده بندگی و عقیدت اوست
بسر می برد انشاء الله تعالی نتیجه آن عنقریب ظهور جلوه گر میگردد آنکه درباره
کارهای سید لطف الدین که فقیر نیز در خدمت ایشان اخلاص دارد
ارشاد رفته است انشاء الله تعالی آنچه مرکوز خاطر شریف بود و بالا ازان
بوقوع خواهد پیوست زیاده چه عرض نماید آفتاب دولت و حشمت از برج رفعت
و ابهت طالع و لامع باد بالنبی الامی و آله الامجاد — شریعت را مایه و طریقت
و حقیقت را پیرایه ذات با صفات آن کاشف اسرار کل و رموز شناس همه باد
جرایم باکمال دانائی چرا افعال نادانی سرزده وجه عارض گشته که تا کردنی
ازان سرگروه ثقاة فن دانائی عمل نادانایان سرزده ای کاش این
علم و کمال قدرے معوض حوصله سامی میگردید با اینهمه فهم و فراست نا سنجیده
اندیشی از خزینه همت و جرأت گرامی میگرفتند ادب نمیگذارد که حرفی
نوشته بقلم آید یا افعالی را که من بعد تحمل و جرأت ظلم بخشایش تغیر کردم
عوام غلط میگویم احتیاط تا کی از کلمه الحق اعلام باید داد ثقات خواص هم
آنرا بسکوت منسوب میسازند زیاده چه باید نوشت خود عاقل اند آنچه بهتر داند
بعمل آرند والسلام — وزارت و عوالی پناه رفعت و معالی دستگاه خان
رفیع الشان استظهار دوستان مشفق مهربان مورد مراحم حضرت ظل الهی باشند
از شوق چه قدر برنگارد اولی آنست که کیفیت آنرا الممتزج فیض امتزاج بیاوزد
درباره فضیلت پناه قاضی عبد اللطیف حرفی چند قلمی بود فقیر از حسن سیرت

قاضی مذکور مدتهاست که آشنائی دارد نوشته شریف معاودت دریافت
مخلص شد خاطر جمع داشته بخدمت مأموره مشغول باشند در رضای
خدا تعالی و در خیر اندیشی خلایق مخصر دانند مهربانا جائیکه مثل آن مهربان
مشفق دیوان صوبه صاحب اختیار باشد عجب که دهات جاگیر
مخلص از تمام پرگنه کم حاصل باشند از انجا که چنین کارها با قلاش محرران
صورت پذیر میشود وجه جاگیر با صاحب رساله کار افتد و بموجب تقدیم نماید
دادرسیست تکلیف اندید. موافق قابو است اگر توجه خواهد شد بجا خواهد
خواجه بندران وکیل در خدمت خواهد رسید زیاده شوق. والسلام
الطاف و کرم خانصاحب مهربان قدردان فیاض زمان مشفق مکرم
مخلصان سلمه الرحمن ازان افزونست که این بنده التماس نماید عنایت نامه
و تازه ورود نامه شفقت آمود نماید با مثل ترسمان آب و تاب داستان
تمنا دسپندگی را بجا لیکه بی ادراک جوهر مخلصیت فقیر اینکس را بعد
شفقت بخریده اند برگوید احوال فقیر با تمامی اخلاص دستگاه سبحان
رای بعرض رسیده باشد یعنی بیماری هنوز دست بر داشته و
آمدن وطن بسبب ماندگی موجب کثرت ملال خاطر گردیده حالانکه بر آمدن
محظور دارد تا چند بیکه ازان اسباب سفر و استقامت چند در دارالخلافه
بدست آرد سبب نواب ناظم مشهود منست رای مذکور بمنصب همیشه عنایات
ملازمان می نویسد الحمد بتکه اعاده ثنای سابقه امور دنیاست ورد زبان
است پاس شفقت سابق تقدیم کی میرسد که حالا از زیاده ازان
سعی بجا اوقات رسانید الهی عمر صد و کلبت ساله نصیب باد. بجناب
خداوند خدایگان خانصاحب مشفق مهربان قدردان امیدگاه مخلصان
رسوخ توامان مدظله العالی نظام الدین اگر از خلوص و آرزو برنویسد
و از غنا دوا تلقا دبرگوید حکایتی است که پیش از تن نگوش التفات نیوش
و [illegible] شفقت سامان خداوندی رسیده [illegible] ازان ابلکس را
[illegible] الحمد [illegible] صداقت در ترقی [illegible] بها ثبات

بلا زبان ہمیشہ فراہم دعا و ثنا در برابر آن اگرچہ نتواند گفت اما بر زبان جاری است
احوال الم بگوش رسیده باشد در بیماری که گرفتار بود ازاله ترقی نمود در ملکی
دار و دارست که نام حکیم و دوا در آن سرزمین نیست علاوه ما حضر نمانده فلوس
بدست آورده تواند عزم شاہجهان آباد کرد غیر ازین که نظر بالتفات صاحب
ل را تسلی دهد برای تشبث درین بحر زخار جنبش هم دست نمیدهد زیاده
اوراک دولت و ملازمت آرزو دست بحق الحق و بنی المطلق - عرضداشت آن
دوست با و داد یعنی علیم او مخاطب به خان اعتقاد آوانکه خاطر متوجه استحکام
کیفیت شریف بود رسید آنچه حواله زبان قلم شده است شنیده باشند
شیفته طور تراوش کرد باز از خون مغفور و انشاء الله تعالی حسب استدعا
همیشه خاطر متعلق خواهد بود و محبت تحف و هدایا برادر خواهد افزود ازان آشنائی
و یگانه نه هم دقیقه اخلاص ترسیل خبر و عافیت که دوستانرا بهتر ازین نعمت
نمی باشد فوت نشود و السلام اولاً و آخراً - الحمد لله و المنة در زمان ظفر
اقتران که نسیم فتح و فیروزی بمشام اخلاص ارتسام این اضعف الانام
مرة بعد اخری و کرة بعد اولی از کتابیه استسقا با وجود امداد اصفیا که عبارت
از اہل اسلام باشد رسیده گرامی نامه موید راحت قلب گردید انشاء الله
تعالی هر که سر خواهد برداشت خود را بهم خواهد ساخت چون اکثر صحائف
محبط و مهر اعزه حضور در خریطه های مقاهیر متضمن شورش و هجوم و جنگ
با مخلص که بحکم والا مشاغل معلی تعبیر کرده اند عقل از دست رفته و جنون تهمت
بر مزاج تاخته آورده یعنی اگر تتبه فدویت و نوکری اینجا نسبت سلامت
اساس خلافت در همت تهذیب عمارت جا نزاوان مشهود و فهم دور اندیش
گردیده باز سمشیر بکمر بستن و خود را فدوی و نوکر گرفتن دور از آئین آیین
عنوانست اما چون پاس ناموس گلوگیر است کافر و مسلمان هجوم کرده اند
خود را در کنار کردن بیا مردمی علم ساختن است لهذا چندی توقف رو نمود
انشاء الله تعالی بعد فتح جنگ داود خان رستم جنگ کا نبوهی از امرایان
متعینه دکن با خود کرده عزم این طرفها دارد و میگوید که این حرکت ناشایسته

بموجب حکم قدس است ترک این سودا خواهد شد بلے صد هزار ستم را در میدان میتوان گشت امّا با ولی نعمت طرف مقابل نتوان شد والسلام

قدردانا در عالم سبکباری که نقصو بندگی ازان بظهور می نماید شرمساری است زندگی بی بندگی شرمندگی است ـ جناب رسالتمآب علیه و علی آله الصلوٰة در خریداری بلال چه قدر توجه فرمودند با کسیکه سبقت بران جسته بود معاتبت شد و وصی و ولی علیه الصلوٰة والسلام در عبودیت قنبر چها که نفرمود ازینجا صادق است که عبد صادق و راسخ فدوی نزد کریمان گرانبهای [illegible] همانا که بیع سروجان ارزان نیست و چنین بنده بدست آمدن آسان نه این فدوی عقیدت سرشت را که از خود پیدا شد نه بخدا و رسول رهنما و وصی هدی عهد بسته که قبله توجه او بغیر جناب عالی بذات عالی دیگر نباشد لاکن بنده که بالتمام تسلیم شود بتفضل تمام لازمهٔ کرام لله الحمد یقین حاصل است که با دنی توجه کار بسته عالم با نتظام کشایش در می آید برانجام اتمام مهام بنده چه قدر کارروا نبود

از خود مرا بدان که بود بیع من بهست ✽ من بنده کسیکه بگوید غلام ما
هرچند هیچکاره ام اگر دهی و دلی بخششی همه کاره ام

تو مرا دل ده و دلیری بین ✽ روبهٔ خویش خوان و شیری بین

بالواقعه سخن بجائی ذاریم که نصیحت بضعف و سلامت طبع و جودت فهم و عدالت احوال متصف اند نه با گروهی دنیا پژوهی غیر معتقد شرع که منکر اصل و فرع که آنها قابل خطاب نباشند و شامل اهل اعتبار نه ازینجاست بهر معتقدیکه خاطر تعلق میگیرد در خدمت گرامی نصیح میرود برادر بزرگ تکلیف آن نمیشود والسلام ـ قبله من اینقدر همه کس میدانند برات رزق معین است امّا خاطر بیاد حال احباب پریشان مطلق اگر توجه سامی میر سامان وقت آن جماعت شود توان بخاطر جمع مشغول دعای اقبال حال مال ملازمان گرامی شد الٰهی میسر باد برب العباد ـ قبله من شهرت یافته که متصدیان دفتر دیوانی سامی

بحال حقی سادات که مقتضاے محبت الا با قرابت الا نبای سفارش
اینها بچندین زبان گذارش خدمت شده خلاف آن پرداختند چون
تعلق خاطر خلل دعاے صباح و مسا است دعاگو چشم دارد که ازین مقدمه
پریشان خاطر نگردد۔ خان سعادت نشان من الحمد لله که نوید مسرت جاوید
عزیمت اشغیا بتعهد جنبهم بوسیلهٔ ذریعهٔ سامی راحت ده خاطر شد انشاء الله تعالی
همین مقدمه بحضور نوشته میشود والسلام۔ طالب صادق من تحقیق پیوست
که فرزندم محمد مهدی طبیعت چالاک و فهم رسا دارد و آنچه ندارد کسیکه در نوقت
ترتیب آزاد مهر خود را بر دارد خود در موهات بدارد دلی من دو دردست و قطب الدین
سلمه الله تعالی نیز با من و نصیر الدین و نمر البنی سلمهما الله تعالی که سلخ
فی الجمله تربیت دارند در مسافر و غلام زین العابدین که داغ کار ها و نوشته
من ندارد اگر تنها نه است گو یا در تنها نیست خدا تعالی میداند که چه قدر
دل و جان من میکاهد چند روز تاکه بقیه مفارقت است آنچه داند بکند
انشاء الله تعالی و قتیکه یکجا میشوم تدارک آن واقعی بعمل خواهد آمد والسلام
فضیلت پناها اکثر مردم آینده هاے آن حتلع تغافل معاملات و هدایت
آن شریعت پناه نقل کردند مزاج عالی نواب صاحب که بوحشت آمده بود
بوسیلهٔ اخلاص و بندگی تسکین داده شد آینده اگر در محل خدمت بودن
است احتیاط ضرور و الا اختیار۔ عوالی پناها مادام که قبول داران سند
درگاهی بدست داشته رجوع پروانه دفتر دیوان صوبه کنند و محرران در دادن
پروانه موافق ضابطه غفلت دارند پس آنانکه چنین معتمد به بعرض و الا
میرسند و همین استفسار کرده جهت جواب معروض داشتن محبت خواهد بود
ایشان تسلیم ساختند و آینده قدغن کنند خلاف ضابطه چیزی بعمل نیاید تا موجب
وحشت مزاج مقدس نگردد و پریشانی فرقه سپاه و برهمی کار هاے سرکار و الا است
والسلام۔ اعز الاحبا در محلیکه مثل شما دوست و خیر اندیش متصدی مهمات
دوستان باشد نقصان بیجا کشیدن بیجا از سلیقه بد نما است چون مع جودات
خزانه و دار الخلافه بهم می باشد زر مسطور حواله شیخ نجم الدین نمایند که در

خزانه جمع نموده حقیقت را با اضافه موجودات بحضور بنویسد والسلام
جان من بر شما واضح که سیادت و نقابت پناه میر امام الدین از دیر وقت با من
آشنا و حق رفاقت عظمی که باید بگردن من ثابت کرده اند مراعات و تدارک آن
هر چه از دست بر آید در خور حقوق ایشان کم از کم تصور باید نمود در حوالی کارها
حضور پر سر شور در محل نقصان و قصور است فکر یکه در خور حوصله و لقدر همت
سیادت پناه معزی الیه میشد پیشرفت نیست و جوهر نجابت ایشان جز بر نمی آید
که باز مانند باید ساخت لازم که آن برادر بکار رفاه وطن میر موصی الیه چندان
حفظانه کنند که من خوشنود شوم زیاده والسلام - ای فرزند ارجمند ای خلف
قطب الدین سعادتمند برای تو متن بخط خود اشعار های خوب و رنگین نوشته ام
و خطهای خوب فراهم آورده ام اگر تو حسب آرزوی من در کسب کمال خود اری
بر محبت و محنت من دل من بگماری هر آئینه مشفقت من رایگان نرود
و ترا هنرے و جوهرے حاصل گردد الهی پسر و پسرزاده را توفیق خیر عطا کند
یعنی هر چه بهتر باشد محمد مهدی کرامت فرماید فرزندم محمد مهدی سلمه الله تعالی
سلامت - رسم است مستمر که پسر نسبت پسرزاده عزیزتر باشد
مرا پسر پدرت قسم که در عالم محبت شیخ علی سلمه الله تعالی بر تو تفوق
امتیاز ندارد و درباره تو دو خاطر یکی خاطر تو - دوم خاطر پدرت سلمه الله
تعالی منظور است وکفی بالله شهیدا - خان مهربان من حضرت سید
رحمت الله بلکه چه قدر تقدغن درین ماده میفرمایند و اکثر بر زبان کیفیت
ترجمان گذشت که امیر الامراها در درین کار باهتمام فلانے که مهربان ما
معصوم اند معتبر ساخته باید دید چه نحو بعمل می آید و امسال درین ملک
انبه بسیار کم بار شده خصوصاً با عنبهاے خاصه فرقی کبرانه که سوائے
چهار دانگ هندوستان که آفت زده باد و ابر و سنگ است احتمال است
که از هزار باغ یک انبه بر شاخ مانده باشد ازین موجب وارد غدیر خاست
اند چون در مزاج حضرت میل بخوردن انبه بسیار است لازم که درین امور
جهد بلیغ بکار رود و باعتماد کارگزاران غفلت عارض نشود والا تهمتی مورث

وحشت و بیدماغی خاطر اقدس خواہد بود والسلام - خان والا شان سید الرحمن
با ضعیفان و ناتوانان طرف مقابل شدن و لقمہ از کام جماعت فلک زدہ
گرفتن و بدین قبیل وستمہا اندا ختن خوب نیست اولی و انسب کہ از خود
گذاشت نمایند و پرداختہ مہر خود نیز بدہند و تقدیر مردن مورث با وصف تحقاق
اگر دستور العمل است اراضی پرورشہ بحال داشتن و از سر نو سند دادن مناسب
است - حالانکہ این جماعت بصیغۂ تصحیح صدر حزبیہ است و استمرار
متوفی تصرف کردہ اند و حالا تجویز صدر صادر شدہ است - گر صف شکنی
صف غریبان شکن و علی الرسول الا البلاغ والسلام

تمام شد

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنت کہ انشای بہار نگار بحسن و خوبی و
بصحت تمام نامی مطبع مطلع العلوم و اخبار نیر اعظم مرادآباد مین
باہتمام الیس ابن علی پروپرائٹر و ایڈیٹر اخبار نیر اعظم زیور طبع
سے آراستہ و پیراستہ ہو کر سرمۂ چشم مشتاقان ہوئی -